

اسیر فروغ فرخزاد

اسیر



فروغ فرخزاد

تو را می خواهم و دانم که هرگز
به کام دل در آغوشت نگیرم
تویی آن آسمان صاف و روشن
من این کنج قفس ، مرغی اسیرم
ز پشت میله های سرد تیره
نگاه حسرتم حیران به رویت
در این فکرم که دستی پیش آید
و من ناگه گشایم پر به سویت
در این فکرم که در یک لحظه غفلت
از این زندان خاشخ پر بگیرم
به چشم مرد زندانیان بخندم
کنارت زندگی از سر بگیرم
در این فکرم من و دانم که هرگز
مرا یارای رفتن زین قفس نیست
اگر هم مرد زندانیان بخواهد
دگر از بهر پروازم نفس نیست
ز پشت میله ها هر صبح روشن
نگاه کودکی خندد به رویم
چو من سر می کنم آواز شادی
لبش با بوسه می آید به سویم
اگر ای آسمان ، خواهیم که یک روز
از این زندان خامش پر بگیرم
به چشم کودک گریان چه گویم
ز من بگذر ، که من مرغی اسیرم
من آن شمعم که با سوز دل خویش
فروزان می کنم ویرانه ای را
اگر خواهیم که خاموشی گزینم
پربشان می کنم کاشانه ای را



A1234567890A

دیوار

دیوار



فروغ فرخزاد

گنه کردم گناهی پر ز لذت
کنار پیکری لرزان و مدهوش
خداوندا چه می دانم چه کردم
در آن خلوتگه تاریک و خاموش
در آن خلوتگه تاریک و خاموش
نگه کردم به چشم پر ز رازش
دلَم در سینه بی تابانه لرزید
ز خواهش های چشم پر نیازش
در آن خلوتگه تاریک و خاموش
پریشان در کنار او نشستم
لبش بر روی لب هایم هوس ریخت
ز اندوه دل دیوانه رستم
فروخواندم به گوشش قصه ی عشق
تو را می خواهم ای جانانه ی من
تو را می خواهم ای آغوش جانبخش
تو را، ای عاشق دیوانه ی من
هوس در دیدگانش شعله افروخت
شراب سرخ در پیمانهِ رقصید
تن من در میان بستر نرم
به روی سینه اش مستانه لرزید
گنه کردم گناهی پر ز لذت
در آغوشی که گرم و آتشین بود
گنه کردم میان بازوانی
که داغ و کینه جوی و آهنین بود



نشر چشمه



A1234567890A



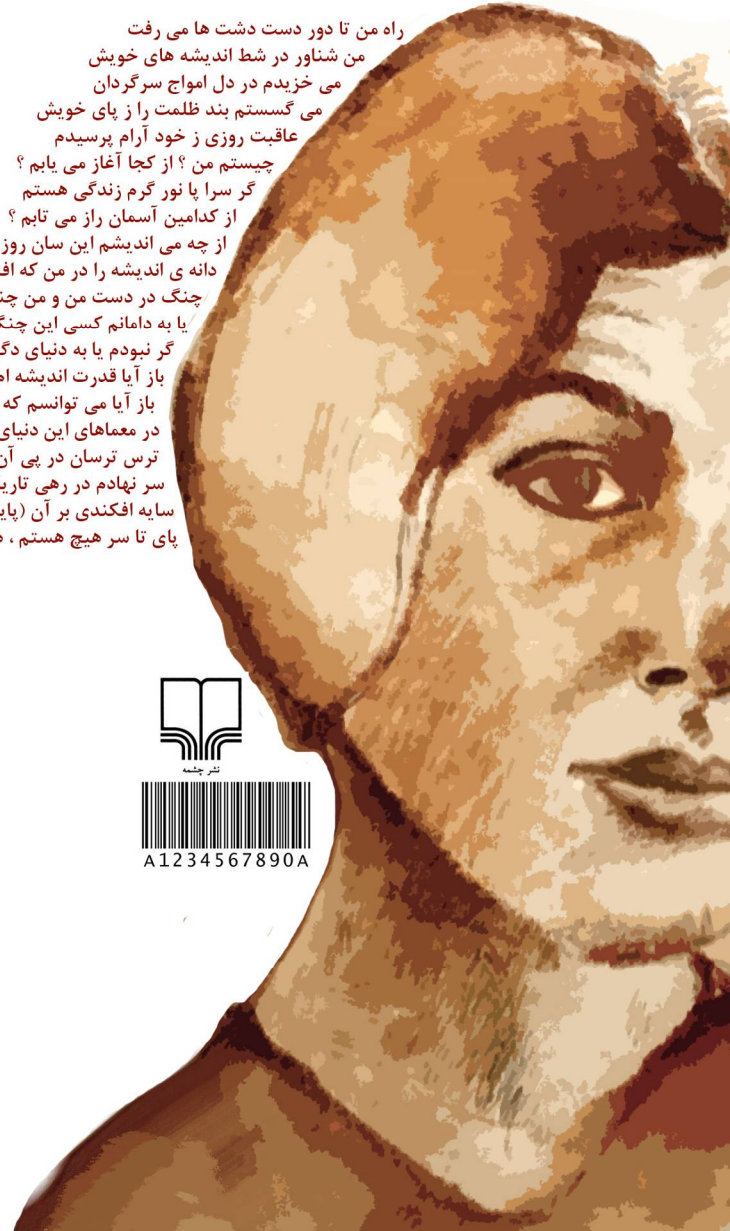
عصیان

عصیان



فروغ فرخزاد

راه من تا دور دست دشت ها می رفت
 من شناور در شط اندیشه های خویش
 می خزیدم در دل امواج سرگردان
 می گسستم بند ظلمت را ز پای خویش
 عاقبت روزی ز خود آرام پرسیدم
 چیستم من؟ از کجا آغاز می یابم؟
 گر سرا پا نور گرم زندگی هستم
 از کدامین آسمان راز می تابم؟
 از چه می اندیشم این سان روز و شب خاموش؟
 دانه ی اندیشه را در من که افشانده است؟
 چنگ در دست من و من چنگی مغرور
 یا به دامانم کسی این چنگ بنشانده است؟
 گر نبودم یا به دنیای دگر بودم
 باز آیا قدرت اندیشه ام می بود؟
 در معماهای این دنیای راز آلود؟
 ترس ترسان در پی آن پاسخ مرموز
 سر نهادم در رهی تاریک و بیجاپیچ
 سایه افکندی بر آن (پایان) و دانستم
 پای تا سر هیچ هستم، هیچ هستم، هیچ



نثر چشده



A1234567890A



تولد دی دیگر



فروغ فرخزاد

همه هستی من آیه تاریکیست
 که ترا در خود تکرار کنان
 به سحرگاه شکفتن ها و رستن های ابدی خواهد برد
 من در این
 آیه ترا آه کشیدم آه
 من در این آیه ترا
 به درخت و آب و آتش پیوند زدم
 زندگی شاید
 یک خیابان درازست که هر روز زنی با زنبیلی از آن می گذرد
 زندگی شاید
 ریسمانیست که مردی با آن خود را از شاخه می آویزد
 زندگی شاید طفلی است که از مدرسه بر میگردد
 زندگی شاید افروختن
 سیگاری باشد در فاصله رختناک دو هم‌آغوشی
 یا عبور گیج رهگذری باشد
 که کلاه از سر بر میدارد
 و به یک رهگذر دیگر با لبخندی بی معنی می گوید صبح بخیر
 زندگی شاید آن لحظه مسدودیست
 که نگاه من در نی نی چشمان تو خود را ویران می سازد
 و در این حسی است
 که من آن را با
 ادراک ماه و با دریافت ظلمت خواهیم آمیخت
 در اتاقی که به اندازه یک تنهاییست



نشر چشمه



A1234567890A



ایمان بیادوریم
فروغ فرخزاد



و این منم
زنی تنها
در آستانه فصلی سرد
در ابتدای درک هستی آلوده زمین
و یأس ساده و غمناک آسمان
و ناتوانی این دست‌های سیمانی
زمان گذشت
زمان گذشت و ساعت چهار بار نواخت
ساعت چهار بار نواخت
امروز روز اول دی ماه است
من راز فصل‌ها را می‌دانم
و حرف لحظه‌ها را می‌فهمم
نجات‌دهنده در گور خفته‌است
و خاک، خاک پذیرنده
اشارت‌بست به آرامش
زمان گذشت و ساعت چهار بار نواخت
در کوچه باد می‌آید
در کوچه باد می‌آید
و من به جفت‌گیری گل‌ها می‌اندیشم
به غنچه‌هایی با ساقه‌های لاغر کم خون
و این زمان خسته مسلول
و مردی از کنار درختان خیس می‌گذرد
مردی که رشته‌های آبی رگ‌هایش
مانند مارهای مرده از دو سوی گلوگاهش
بالا خزیده‌اند و در شقیقه‌های منقلبش آن هجای خونین را
تکرار می‌کنند



A1234567890A

بہنام خدا

عميان

عميان

فروع فرزاد



سرشناسه
عنوان کتاب
نام پدید آور
ویرایش
محل نشر
ناشر
تاریخ نشر
تعداد صفحات
تعداد جلد ها
سایز چاپ کتاب
زبان اثر
موضوع کتاب

فرخزاد، فروغ
عصیان
فروغ فرخزاد
نشر چشمه
تهران
نشر چشمه
۱۳۵۶/۵/۱۰
صفحه ۱۲۷
پنج جلد
قطع رقعی ۱۵ در ۲۲
زبان فارسی
اشعار فروغ فرخزاد در رابطه با رویکرد فلسفی به زندگی و آفرینش

عنوان و نام ناشر
آرم انتشارات و ناشر
عنوان کتاب
نام پدید آورندگان
نوبت چاپ و تاریخ چاپ
تیراژ کتاب و تعداد چاپ آن
حروف چینی
لیتو گرافی

عصیان، نشر چشمه
عصیان
فروغ فرخزاد، فروغ
۱۳۵۶/۵/۱۰
تیراژ چهارم، نسخه ۳۰۰۰
نشر چشمه
نشر چشمه

چاپ و صحافی
قیمت کتاب
نشانی، صندوق پستی، تلفن، فکس

نشر چشمه
ریال ۲۰۰۰
تهران، میدان آزادی، خیابان انقلاب، خیابان بصیری، انتشارات نشر چشمه

عصیان (بندگی)
عصیان (خدای)
عصیان خدا
شعری برای تو
بوچ
دیر
صدا
بلور رویا
ظلمت
گره
بازگشت
از راهی دور
رهگذر
سرود زیبایی
جنون
بعدها
زندگی

۹
۲۳
۳۹
۵۲
۵۸
۶۷
۷۳
۸۰
۸۶
۹۱
۹۳
۹۵
۹۸
۱۰۲
۱۰۳
۱۰۵
۱۰۸



عصیان بندگی

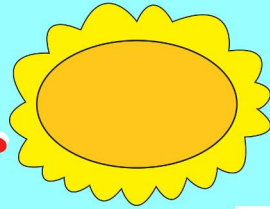
بر لبانم سایه ای از پرسشی مرموز
در دلم دردی ست بی آرام و هستی سوز
راز سرگردانی این روح عاصی را
با تو خواهم در میان بگذارم ، امروز
گرچه از درگاه خود می رانیم ، اما
تا من اینجا بنده ، تو آن جا ، خدا باشی
سرگذشت تیره ی من ، سرگذشتی نیست
کز سرآغاز و سرانجامش جدا باشی
نیمه شب گهواره ها آرام می جنبند
بی خبر از کوچ درد آلود انسان ها
دست مرموزی مرا چون زورقی لرزان
می کشد پاروزنان در کام طوفان ها
چهره هایی در نگاهم سخت بیگانه
خانه هایی بر فرازش اشک اخترها
وحشت زندان و برق حلقه زنجیر
! داستان هایی ز لطف ایزد یکتا
سینه ی سرد زمین و لکه های گور
هر سلامی سایه ی تاریک بدرودی
دست هایی خالی و در آسمانی دور
زردی خورشید بیمار تب آلودی

کی رهایم کرده ای ، تا با دو چشم باز
 برگزینم قالبی ، خود از برای خویش ؟
 تا دهم بر هر که خواهم نام مادر را
 خود به آزادی نهم در راه ، پای خویش
 من به دنیا آمدم تا در جهان تو
 حاصل پیوند سوزان دو تن باشم
 پیش از آن کی آشنا بودیم ما با هم ؟
 من به دنیا آمدم بی آن که من باشم
 روزها رفتند و در چشم سیاهی ریخت
 ظلمت شب های کور دیر پای تو
 روزها رفتند و آن آوای لالایی
 مُرد و پُر شد گوش هایم از صدای تو
 کودکی هم چون پرستوهای رنگین بال
 رو به سوی آسمان های دگر پر زد
 نطفه ی اندیشه در مغزم به خود جنید
 میهمانی بی خبر انگشت بر در زد
 می دویدم در بیابان های وهم انگیز
 می نشستم در کنار چشمه ها سرمست
 می شکستم شاخه های راز را ، اما
 از تن این بوته هر دم شاخه ای می رست
 راه من تا دور دست دشت ها می رفت
 من شناور در شط اندیشه های خویش
 می خزیدم در دل امواج سرگردان
 می گسستم بند ظلمت را ز پای خویش
 ، عاقبت روزی ز خود آرام پرسیدم
 چیستم من ؟ از کجا آغاز می یابم ؟
 گر سرا پا نور گرم زندگی هستم
 از کدامین آسمان راز می تابم ؟
 از چه می اندیشم این سان روز و شب خاموش ؟
 دانه ی اندیشه را در من که افشاند است ؟
 چنگ در دست من و من چنگی مغرور
 یا به دامانم کسی این چنگ بنشانده است ؟
 گر نبودم یا به دنیای دگر بودم

سایه افکندی بر آن (پایان) و در دستت
 ریسمانی بود و آن سویش به گردن ها
 می کشیدی خلق را در کوره راه عمر
 چشم هاشان خیره در تصویر آن دنیا
 : می کشیدی خلق را در راه و می خواندی
 آتش دوزخ نصیب کفر گویان باد
 هر که شیطان را به جایم برگزیند او
 آتش دوزخ به جانش سخت سوزان باد
 خویش را آینه ای دیدم تهی از خویش
 هر زمان نقشی در آن افتد به دست تو
 گاه نقش قدرتت ، گاه نقش بیداد
 گاه نقش دیدگان خود پرست تو
 گوسپندی در میان گله سرگردان
 ! آن که چوپان ست ره بر گرگ بگشوده
 آن که چوپان ست خود سرمست از این بازی
 می زده در گوشه ای آرام آسوده
 : می کشیدی خلق را در راه و می خواندی
 آتش دوزخ نصیب کفر گویان باد
 هر که شیطان را به جایم برگزیند ، او
 . آتش دوزخ به جانش سخت سوزان باد
 آفریدی خود تو این شیطان ملعون را
 عاصی کشیدی و او را سوی ما راندی
 این تو بودی ، این تو بودی کز یکی شعله
 دیوی این سان ساختی ، در راه بنشانندی
 مهلتش دادی که تا دنیا به جا باشد
 با سرانگشتان شومش آتش افروزد
 لذتی وحشی شود در بستری خاموش
 بوسه گردد بر لبانی کز عطش سوزد
 هر چه زیبا بود بی رحمانه بخشیدیش
 شعر شد ، فریاد شد ، عشق و جوانی شد
 عطر گل ها شد به روی دشت ها پاشید
 رنگ دنیا شد ، فریب زندگانی شد
 موج شد بر دامن امواج رقاضان

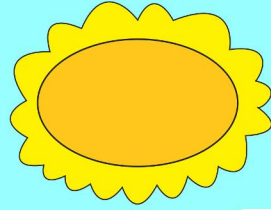
کدو قلقله زن

ناصر یوسفی



مجموعه آثار دیگر:



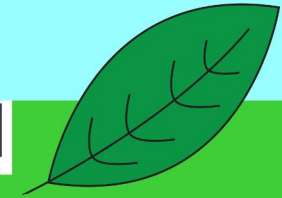


مجموعه آثار دیگر:



گل همیشه قرمز

ناصر یوسفی



مجموعه آثار دیگر:



زیبامثل پروانه

ناصر یوسفی

